

# پاسخ به سؤالات

درباره : خدا، وحی، ایمان، علم و...

## ۱- چگونه می توان خدا را ثابت کرد؟

ارتباط انسان با خدا بیش از آنکه "اثباتی" باشد، ارتباطی "ایمانی" است. "اثبات" (در باب افعال)، ثابت و مستقر کردن چیزی در مکانی مشخص است. اینگونه اثبات وجود خدا، هر چند کار فلاسفه و اهل کلام را راحت می کند، اما ایمانی از آن زائیده نمی شود و دنیا و آخرت کسی را آباد نمی کند. نه خداوند در کتابش از ما خواسته او را "اثبات" کنیم (حتی برای یکبار)، و نه دینداری امری ذهنی و تجریدی است.

"عقیده" داشتن به خدا هم که محصول "اثبات" وجود اوست، گر چه اصطلاحی فراگیر است، اما پایه محکمی ندارد! هرگز در قرآن از ما خواسته نشده است به خدا "عقیده" داشته باشیم. "مؤمن" بودن مورد تمجید قرار گرفته است، اما سخنی از "معتقد" بودن وجود ندارد. اعتقاد از ریشه "عقد" به معنای گره خوردن و به چیزی پیوند پیدا کردن پدید آمده است. این اصطلاحی کلامی است که مسلمانان قرون اولیه در برخورد با اندیشه های فلسفی یونان برای بیان و مشخص کردن مواضع فکری خود آن را ابداع کردند تا نشان دهند با چه اندیشه هایی گره خورده اند.

واژه "باور" نیز، که معادل ایمان گرفته می شود، نارسای رابطه انسان با خدا می باشد و "باور داشتن خدا" هرگز عمق معنایی ایمان را نشان نمی دهد. به تعبیر مرحوم طالقانی؛ "ایمان" از ریشه امن ناشی شده و در باب افعال (ایمان) معنای گرویدن و به "امنیت" رساندن خود و دیگران را می دهد. همچنانکه اسلام (در باب افعال) از سلم به معنای صلح و آشتی می آید و مفهوم به "سلامت" رسیدن دارد.

اینک این سؤال مطرح می شود که چرا در ارتباط انسان با خدا، "اثبات" و "اعتقاد" و "باور" و کلماتی از این قبیل، کفایت کننده نیستند و ما به جای اثبات "او"، باید "خود" را به "امنیت" ایمان و "سلامت" آن برسانیم!

کدام خطر و خسران و کدام ضرر و زیانی متوجه ماست که نیازمند چنان ارتباطی از امن و امان هستیم؟

پزشکان بیش از بقیه مردم به مضرات مشروب و سیگار "اعتقاد" دارند و با هزار دلیل عوارض آنها را "اثبات" می نمایند و به آثار وخیم آنها هم عمیقاً "باور" دارند، اما آیا این آگاهی های گسترده علمی الزاماً آنها را از

این اشتغالات بر کنار می‌دارد؟... یا اراده‌ای استوار برای تسلط به نفس (تقوا) و مهار آن به هنگام غلیان غرایز و شهوات لازم است تا آدمی را به "امنیت" (از خطر و خسارت) و "سلامت" برساند؟

"اثبات وجود خدا" و "اعتقاد" به آفریدگار جهان هم چیزی در همان مقوله است! ما بر حسب تحصیلات و تخصص خود به صدها یا هزاران اصل علمی اعتقاد پیدا کرده و "اثبات" آنها را با فرمول‌های ریاضی تمرین کرده‌ایم. ما همه آنها را قبول داریم، ولی در طاقچه کتابخانه خود قرار داده‌ایم تا اگر روزی احتیاج داشتیم خاک و غبارش را بزداییم و جلدش را بگشائیم.

اکثریت غالب مردم جهان اجمالاً به وجود خدایی به عنوان خالق هستی اعتقاد دارند و احیاناً با دلایلی هم او را اثبات می‌نمایند. ولی اکثریت آنان کاری با خدا ندارند، زندگی و کار خود را می‌کنند و کم و بیش همان رفتارهایی را دارند که بی‌خدایان دارند. البته اگر گرفتاریها و مشکلاتی در زندگی پیدا کنند و به بن بست برسند، اغلب متوجه و متذکر او می‌شوند. اما این نوع خداشناسی که در اثبات و اعتقاد متوقف مانده، ارتباط امنیت بخشی ایجاد نمی‌کند.

درست است که ایمان از تصدیق (در برابر تکذیب) آغاز می‌گردد، که مفهوم باور کردن دارد ولی تصدیق نیز (همچون ایمان) عملی است، نه زبانی. هر چند از احساس قلبی و اعتراف زبانی آغاز می‌گردد، ولی تا به عمل نیاید، "تصدیق" شناخته نمی‌شود.

به این ترتیب "ایمان" طیفی است از احساس تا عمل برای درک خطر و پناه بردن به مأمّن مطمئن. "ایمان" تلاش تجربیدی ذهن و کنجکاوی مستقل "عقل" نیست که از فرآیند فلسفه و کلام حاصل گردد، به تعبیر قرآن: ایمان "محبوب دل آدمی" و "زینت قلبی" اوست که آفریدگار انسان در سرشت بشر نهاده است:

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

همچنانکه عشق مادری، یا عشق جنسی و سایر تمایلات غریزی در جان ما ریشه دارد، "ایمان" نیز امری فطری است که جاذبه معشوق در دل عاشق پرتو می‌افکند. هر چند بیشتر مردم این نور را ندیده می‌گیرند و آن را می‌پوشانند.

واژه مقابل "ایمان" در قرآن، "کفر" است. کفر معنای پوشاندن دارد. به ابر می گویند: کافر، چون خورشید جهانتاب را می پوشاند. همچنین "کفارِه" گناه، عملی است که آثار آن را می پوشاند. کفر به خدا، حق، قرآن و ... یعنی ندیده گرفتن، به حساب نیاوردن و اعتنا نکردن به آن. انکار چنین حقایقی وجود ندارند.

کسی که ایمان می آورد، می پذیرد که جهان حساب و کتاب و صاحبی دارد و نظم و مقررات و مشیتی در عالم برقرار است که باید با آن هماهنگ و به آن "تسلیم" شد تا به "امنیت و سلامت" رسید. همچنانکه در همه جوامع انسانی با نظامات حقوقی و قوانین اساسی چنین شرطی حاکم است.

کافر قوانین و مقررات هستی را ندیده می گیرد و به دلیل خود بزرگ بینی، از تسلیم در برابر حق و اطاعت و انقیاد نسبت به آن شانه خالی می کند و سرانجام نیز به خاطر حفظ منافع خود آن را پوشانده و انکار می نماید. "کفر" تنها از یک زاویه ضد ایمان را نشان می دهد. قرآن با سه واژه، سه وجه مقابل ایمان را به نمایش گذاشته است:

۱- کفر

۲- فسوق

۳- عصیان

نگاه کنید به همان آیه سابق با دنباله آن:

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

خداوند ایمان را محبوب شما و زینت دلتان قرار داده و کفر و فسوق و عصیان را ناپسندتان ساخته است. به راستی مؤمنان همان رشد یافتگان اند.

از شعب سه گانه بی ایمانی می توان به ابعاد سه گانه ایمان آگاهی بیشتر یافت و عمق معنائی آن را بهتر درک کرد. کفر را توضیح دادیم، شعبه دوم "فسق" است.

معنای فسق، خروج از پوسته محافظ و مرز و محدوده مقررات می باشد. فاسق کسی است که حریم و حدود و حرام و حلالها را نادیده می گیرد و موجب فساد می گردد. در جهت معکوس نیز مؤمن کسی است که به

نیروی "تقوا" خود را مهار می کند و با کنترل نفس و اراده ایمانی، در چارچوب قوانین الهی (حلال و حرامها و حدود دینی) مقید و منضبط میگردد.

واژه مقابل "عصیان" نیز "اطاعت" است. یعنی فرمانبری با طوع و رغبت، به جای نافرمانی و تجاوز و تعدی طغیان گرانه.

به این ترتیب تفاوت عمیق "ایمانی" را که قرآن در ارتباط انسان با خدا طلب می کند، در مقایسه با اعتقاد و اثبات وجود او درک می کنیم.

## ۲- بر چه اساس می توان گفت که خدا همان "واجب الوجود" است؟

اصطلاح: "واجب الوجود" و اصطلاحات: "ممتنع الوجود" و "ممکن الوجود" و امثالهم، که قرنهای متفکران مسلمان را مشغول داشته، تماماً تعریفها و توجیهاتی است که فیلسوفان در رویارویی با اندیشههای حکمای یونان در قرون اولیه اسلام ابداع کردهاند. این تقسیم بندیهای ذهنی و تلاشهای تجریدی عقلانی الزاماً راهی نیست که قرآن ما را به آن هدایت کرده باشد. نمی گویم "پای استدلالیون چوبین بود"، استدلال هم البته در ارتباط با خدا در قرآن آمده است، اما کمتر در کنج خانه و خانقاه و بیشتر (همچون شیوه ابراهیم) در دل طبیعت و با نگاه به ستاره و ماه و خورشید، یعنی "آیات" و "علامات" مطرح شده است.

قرآن شناس عالیقدر و فقید ژاپنی پروفیسور "ایزوتسو توشیهیکو" در شرح ارتباط میان خدا و انسان (۱) به زیبایی و مهارت تمام خدانشناسی قرآن را که از کانال "آیات" می گذرد (نه استدلالهای ذهنی) نشان داده است. آیات به معنای علامتهایی که در جادههای میان شهری قرار می دهند تا راننده را برای رسیدن به مقصد راهنمایی کند. هم فاصلهها را نشان دهد و هم هشدارهایی در تند رویها، سبقتهای بی جا، سرازیریهای خطرناک، پرتگاهها و پیچهای ناگهانی بدهد.

آیات دو دسته اند؛ شفاهی و غیر شفاهی. آیات شفاهی که به صورت "لفظ" و "کلام" و از طریق "وحی" به پیامبر نازل شده است، "آیات تشریحی" نامیده می شود. آیات غیر شفاهی همان نشانههای خدا در "طبیعت" پیرامون ما هستند که آنها را "آیات تکوینی" می گویند. یعنی آیاتی که در کون و مکان قابل مشاهده هستند. همچون زمین و آسمان با همه محتویات آنها.

قرآن آیات غیر شفاهی خدا را در دو زمینه و بستر مختلف معرفی می کند:

۱- آفاق (افق‌های متنوع طبیعت)

۲- انفس (خود انسان) سراغ داده است (۲)

سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ... .

به زودی نشانه‌هایمان را در آفاق و انفس به آنها نشان می‌دهیم تا برایشان آشکار گردد که آن حق است ...

خبرنگاری از "برتراند راسل" فیلسوف مشهور انگلیسی، که ناباوری‌اش نسبت به خدا و حقایق ایمانی معروف بود، سؤال می‌کند؛ می‌دانید که آفتاب عمر شمال بام است و در این سن و سال در آستانه رفتن هستید. اگر قیامتی در کار بود و پس از مرگ متوجه شدید جهان آفریدگاری داشته و تکالیفی از انسان طلب می‌کرده چه پاسخی به او می‌دهید؟ (قریب این مضمون).

برتراند راسل می‌گوید: در این صورت به او خواهم گفت تو که وجود داشتی پس چرا نشانه‌هایت را به طور واضح برای ما آشکار نکردی؟!

گویا در پاسخ به چنین سئوالاتی است که قرآن تصریح کرده‌است:

یوسف ۱۰۵- وَكَأَيِّنْ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

چه بسیار نشانه‌هایی در آسمانها و زمین که از کنار آن (با بی‌توجهی) می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند.

از این نظر همه ذرات جهان در آسمانها و زمین "آیه" محسوب می‌شوند، مشروط بر آنکه با چشم بصیرت به آنها نگاه کنیم.

به تعبیر حضرت علی در دعای کمیل:

"و بنور وجهک الذی اضاء له کل شیء"

همه اشیاء همچون نورافکن‌های نیرومندی "وجه خدا" را در پرتو "ضیاء" خود نورانی و روشن کرده‌اند

لازم نیست دنبال آیات عظیم و عجیب و غریب بگردیم، با نگاهی به خودمان و اشیاء پیرامونمان آنها را به راحتی می‌بینیم؛ قرآن نه تنها بیداری و حیات و حرکت، بلکه خواب را هم که پدیده‌های بس پیچیده است آیه

شمرده است (۳). مردم فکر می‌کنند عشق و عاشقی و جاذبه جنسی جدای از دین است، اما قرآن تأکید می‌کند:

"از نشانه‌های خدا همین است که برای شما از جنس خودتان جفت‌هایی آفرید تا در کنار هم آرامش پیدا کنید و میان شما مودت و رحمت قرار داد و در این پدیده نشانه‌هایی است برای مردمی که تفکر می‌کنند"

به این ترتیب نه تنها غریزه جنسی و آرامش حاصل از وصال دو دل‌داده، "آیه خدا" محسوب می‌شود، بلکه همه غرائز و قوای انسان نمادها و نشانه‌هایی اند برای کسانی که در آنها تفکر می‌کنند و برای جهان غایتی قائل اند.

مراحل آفرینش انسان از نطفه، تنوع زبانها و نژادها، حرکت کشتی در دریا، رعد و برق آسمان، جاذبه نگهدارنده ستاره‌ها، گردش بادها و حرکت ابرها ۱ و ... گوشه‌هایی از آیاتی هستند که در خلال ۳۸۲ آیه قرآن (مشمول بر مشتقات واژه "آیه") آمده‌اند.

همچنانکه نشانه‌های راه تنها برای مسافرانی که مقصدی را می‌پویند و "امنیت و سلامتی" از تصادف در طی طریق را طلب می‌کنند مفید است، و گردشگران مفتون و مدهوش منظره‌های دلربای حاشیه راه را حاصلی ندارد، آیات الهی نیز تنها کسانی را که مسافر بودن را درک کرده و از دل‌بسته شدن به منازل بین راه بر نفس خویش مسلط شده‌اند به کار می‌آید.

واژه "مؤمن" در مواردی هم در برابر "مجرم" به کار رفته است. جرم از ریشه "جَرَمَ" نوعی بریدگی و جدا شدن را می‌رساند، نهالی که ارتباط خود را با عناصر طبیعت همچون آب و خاک و باد و ... قطع کند، خشک می‌شود و خسران می‌بیند. نهال آدمی نیز موقعی بارور و برومند می‌گردد که هر چه بیشتر ریشه‌های امنیتی و ایمانی خود را در زمینه حقایق هستی مستحکم‌تر سازد. آیات شفاهی (ملفوظ) و غیر شفاهی در آفاق طبیعت و انفس انسانها این پیوندها را برای پویندگان پدیدار می‌سازند.

### ۳- گزارش حضرت محمد از تجربه خود "وحی" خوانده شده، وحی چیست؟

"وحی" به گونه‌ای از انتقال اندیشه اطلاق می‌گردد که شکل غیر متعارف و غیر عادی دارد و مردم معمولاً از آن شیوه برای گفتگو و تبادل اطلاعات استفاده نمی‌کنند. "وحی" در قرآن، هم به کلام خداوند، که به

گونه‌ای خاص و اسرارآمیز بر پیامبران القاء می‌شده گفته می‌شود و هم به گفتگوهای محرمانه و با ایماء و اشاره مردم با یکدیگر. به صورت دو طرفه یا جمعی.

عموماً تصور می‌کنند "وحی" فقط به شکل قائم از بالا به پائین، یعنی از ناحیه خدا به انسان صورت می‌گیرد. در حالی که در قرآن وحی به شکل هم عرض و افقی هم میان انسان‌ها آمده است:

حضرت زکریا که از هیجان بشارت فرزند و به عنوان نشانه‌ای از لطف خدا موقتاً برای سه روز زبانش بند آمده و قادر به تکلم نبود، با ایماء و اشاره و با حرکات سر و دست، هنگام خروج از محراب، به مردم می‌فهماند که شایسته است صبح و شام خدا را تسبیح گویند (همواره کار مثبت کنند). قرآن اینگونه سخن گفتن اشاره وار را "وحی" نامیده است:

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (مریم ۱۱).

به گفتگوهای توطئه‌آمیز محرمانه و مرموز مخالفین اسلام نیز که از صراحت و صداقت به دور بوده است، گهگاه در قرآن عنوان "وحی" داده است. این نوع وحی جنبه عمومی و فراگیر دارد. مثل دو آیه زیر از سوره انعام:

(انعام ۱۲۱)... وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ...

شیطان صفت‌ها به دوستانشان وحی می‌کنند تا با شما مجادله کنند.

(انعام ۱۱۲)... وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا....

این چنین برای هر پیامبری دشمنان آشکار و نهانی قرار دادیم که حرفهای به ظاهر دلپسندی را به یکدیگر وحی می‌کنند...

به این ترتیب معلوم می‌شود کلمه "وحی" الزاماً بار ارزشی مقدس و مفید ندارد، وحی می‌تواند شیطانی و مخرب نیز باشد!! معمولاً ما به میانجیگری زبانی که می‌فهمیم با یکدیگر گفتگو می‌کنیم. اما اگر در بین مردمی قرار بگیریم که با زبان ایشان آشنایی نداریم، اصطلاحاً می‌توانیم زبان آنان را، که برای ما گنگ و نامفهوم است "وحی" بنامیم، هر چند برای خود آنها وحی محسوب نمی‌شود. به این ترتیب وحی امری نسبی

و تابع درک آدمی از مفاهیم قابل انتقال می‌باشد. جالب اینکه از اشعار دوران جاهلیت قبل از اسلام می‌توان دریافت که اعراب بیسواد و بی‌اطلاع از حروف و کلمات، نامه‌ها و نوشته‌ها را "وحی" می‌نامیدند. (۴)

خداوند به زنبور عسل هم وحی کرده است تا راه‌های خود را در طبیعت برای رسیدن به انواع شهد گل بشناسد ( وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ... ) منظور از وحی در اینجا کیفیت خاصی از الهام و القای غریزه در زنبور عسل است که فعلاً برای ما ناشناخته است. همینطور آنگونه وحی و الهامی که خداوند بر مادر موسی القاء کرد تا دلش گرم و استوار گردد.

و بالأخره مرموزترین و شاید تحلیل ناپذیرترین گونه "وحی" الهاماتی است که خداوند بر قلب بندگانی که خود را خالص کرده بودند نازل کرده است.

#### ۴- حجیت وحی حضرت محمد (ص) به چیست؟

آنچه از "حجیت" قرآن تا کنون گفته شده است، بیشتر ناظر به جنبه‌های ادبی کتاب می‌باشد. چه بسا در زمان نزول قرآن برای اعراب معاصر پیامبر، که سخنوری و شعر عالی‌ترین ارزش و هنر انسان محسوب می‌شد، این وجه از حجیت قرآن غلبه داشته است و اصولاً اعراب دوران جاهلیت چندان علم و اطلاعی از دنیای پیرامون خود و حقایق جهان نداشتند که بخواهند یا بتوانند ارزشیابی دیگری کنند.

به نظر می‌رسد فصاحت و بلاغت یک بُعد حجیت قرآن و شاید کم اهمیت ترین ابعاد آن باشد. کسانی که با فرهنگ قرآن آشنایی بیشتر دارند بهتر می‌دانند که قرآن شبیه هیچ کتاب بشری نیست. کتابهایی که ما می‌خوانیم معمولاً پیرامون موضوع مشخصی است؛ علمی، ادبی، هنری، تاریخی و .... اگر تاریخی باشد، تاریخ همه عالم را یکجا نقل نمی‌کند، وقایع هر کشوری را در ادوار مختلف و سلاطین معین آن جزء به جزء نقل می‌کند و به چیز دیگری نمی‌پردازد، اما در قرآن، خداوندی که ناظر بر گذشته و حال و آینده، خالق زمان و مکان و پدید آورنده انسان و جهان می‌باشد، همه چیز را در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر و همزمان می‌بیند، به همین دلیل است که در سوره‌های قرآن به کرات موضوعات پنجگانه ذیل را در کنار هم می‌خوانیم:



- ۱- گذشته (تاریخ اقوام و تمدنها جهت عبرت گیری)،
- ۲- حال (وضعیت معاصرین پیامبر و مسائل زمان نزول قرآن)،
- ۳- آینده (در هم ریختگی نظم طبیعی جهان فعلی و تعیین سرنوشت انسان)،
- ۴- شریعت (هدایت انسان به اصول ثابت و ارزش های اخلاقی)،
- ۵- طبیعت (نشانه ها، آیات، خدا در جهان هستی).

کسی که با فرهنگ قرآن آشنایی کافی نداشته باشد، وقتی آن را ورق می زند، به دلیل عادت و انسی که با کتابهای معمولی دارد، احساس می کند با کتاب در هم و آشفته ای درگیر شده است، گوئی مطالبش مخلوط گشته است! اما به زودی با نظم آن خو می گیرد و به جای تجزیه تحلیل موضوعات و جزءنگری به عالم، ترکیب اجزاء، کثرت در وحدت و وحدت در کثرت را می بیند.

دنیا ما، چهار دیواری خانه و محدوده کار و زندگی، و زمانه مان، عمر خودمان یا معاصرینمان می باشد. نه با گذشته، چون گذشته! کاری داریم و از آن عبرت می گیریم، نه به آینده و وعده های آتیه خدا کار داریم، چرا که نیامده و کسی خبری برای ما نیاورده است. خودمان را گل سرسبد هستی می دانیم و بر عالم فخر می فروشیم.

البته گوشه ای از قوانین طبیعت را کشف کرده ایم، ولی خود را مستقل از قوانین جهان می پنداریم و از پذیرش نظم الهی و تسلیم به مشیت او استنکاف و استکبار می ورزیم. اما خالق زمان و مکان همه آن پنج مقوله را با یکدیگر می بیند و به ما می آموزد چگونه از اسارت زندان زمان و مکان آزاد شویم و در کتابش همه آنها را در ترکیب با یکدیگر تلاوت کنیم.

آیا انسان هرگز می تواند گذشته، حال، آینده، شریعت و طبیعت را در ترکیب با یکدیگر ببیند و حکمی واحد بر همه آنها صادر کند؟! چنین است که تحدی قرآن ابطال ناپذیر و ابدی می باشد. چرا که نه از سنخ سخنان بشری است و نه محدود به جزءنگری های ذاتی انسان.

۵- چه مقدار اثرپذیری پیامبر را در تفسیر تجربه خود از محیط و فرهنگ و تاریخ خود می بینید؟

بنده پاسخ خود را درباره این سؤال قبلاً به تفصیل در نقد نظریات برخی متفکران مسلمان معاصر در نشریات تعطیل شده و به صورت مقاله مستقل منتشر کرده‌ام، که قابل مراجعه علاقمندان می‌باشد (۵). در اینجا به همین مختصر بسنده می‌کنم که "وحی" را مطلقاً تجربه‌ای عرفانی، علمی، احساسی و ناشی شده از تجربیات اجتماعی پیامبر نمی‌دانم و برای آن اصالت الهی مستقل از ذهن پیامبر قائل هستم.

قرآن وحی را "کلام الله" و "قول" خدا معرفی کرده‌است. نه درک و برداشت پیامبر از الهامات غیبی. نقش پیامبر در انتقال وحی به مردم، همچون نقش رادیو و تلویزیون در گرفتن امواج و پخش آن بوده‌است. همانطور که این وسائل با امانت تمام و بدون دخالت سیستم، نقش واسطه‌گی را ایفا می‌نمایند، نازل کننده وحی همین نقش را برای پیامبر تعیین کرده‌است. آنجا که تصریح می‌نماید:

(آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره قیامه) ... لَأُحَرِّكَ بِهِ لِسَانَكَ لِتُعْجَلَ بِهِ. إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ. فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ " (به هنگام دریافت وحی) زبانت را به (قرائت) آن مگشای تا بر آن شتاب کنی. همانا جمع کردن (در ذهن تو) و خواندنش بر عهده ماست. پس هر گاه ما آن را قرائت کردیم تو قرائتش را پیروی (تکرار) کن".

در فضای معنوی فوق، نقش پیامبر را همچون "مدیومی" می‌یابیم که در حالتی میان خواب و بیداری القائاتی را به زبان می‌آورد که از اراده خودش خارج است. هنگامی هم که به جریان این الهام آگاهی و اشعار یافته می‌خواهد آن را خود به زبان بیاورد باز هم این هشدار را می‌شنود که:

(آیه ۱۱۴ سوره طه) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

.... "به (تلاوت) قرآن قبل از آنکه (جریان) وحی بگذرد شتاب مکن و بگو پروردگارا علم مرا بیفزای".

در قرآن ۳۳۲ بار کلمه "قل" تکرار شده‌است. می‌گویند قزافی رئیس جمهور لیبی دستور داده بود تمام "قل"ها را از قرآن حذف کنند!! استدلال او این بود که پیامبر همه این قل (بگو)ها را گفته است، برای صرفه جوئی در وقت بهتر است اصل کلام را تکرار کنیم نه فرمان "بگو" را!

همینطور بر اساس چنین استدلالی، برخی پیروان او سوره اخلاص (قل هو الله احد ...) و سوره‌های معوذتین (قل اعوذ برب الناس ... و قل اعوذ برب الفلق) را نیز بدون کلمه "قل" در نمازهای یومیه قرائت می‌کردند! حتماً از ماجرای واقعی یا ساختگی فوق تعجب می‌کنید، ولی باور کنید "تجربه شخصی" دانستن وحی به همین جاها ختم می‌شود. اگر وحی را رمز و رازی میان خدا و رسول شناخته‌ایم، چه اصراری است برای قانع

کردن غربی ها که، با ابزار علمی موجود فعلاً این پدیده را درک نمی کنند، آنرا تحریف نماییم. چرا از دو طرف کلام یعنی خدا و رسول (کتاب و سنت) نمی پرسیم ماجرا از چه قرار بوده است؟

**۶- معارضه و برخورد علم (Science) با قرآن در کجا می باشد؟ آیا معارضه تاریخی دین مسیحیت و علم در دارالاسلام هم شکل خواهد گرفت؟ در کدام نکته ها و قسمت ها؟**

من پاسخ شما به سؤال فوق را حواله میدهم به کتاب بسیار ارزشمند "قرآن، عهدین و علم" نوشته دکتر "موریس بوکای" جراح فرانسوی که با دیدی علمی و بیطرفانه، قرآن و عهدین (تورات و انجیل) را توأمان بر علوم زمانه در زمینه های متنوع عرضه کرده و سرانجام چنین نتیجه گیری کرده است که مطالب کتاب مقدس تعارضات فراوان و آشکاری با علم دارد، اما قرآن، هر چند همه مطالبش قابل توضیح علمی نیستند، اما در هیچ موردی تناقض با مسلمات علمی ندارد

**۷- نگاه و نظر شما نسبت به متدولوژی مرحوم مهندس بازرگان در تفسیر: الف: علمی قرآن و ب: استفاده از ریاضیات در زبان دینی (سیر تحول قرآن) چیست؟ نقدها و کاستی ها و نیز پتانسیل های این روش کدامند؟**

تفسیر علمی قرآن اگر به معنای انطباق اشارات علمی این کتاب به دانش های در معرض ابطال یا اکمال باشد، قطعاً بی اعتبار و زوال پذیر است. اما اگر علم را چراغی بدانیم که با آن می توان به سراغ تاریکی ها رفت و پاره ای از آنها را به توفیق الهی کنار زد، در اینصورت استفاده از دستاوردهای علمی برای شناخت بهتر آیات تکوینی قرآن در آفاق و انفس توصیه مؤکد نازل کننده آن در ده ها آیه و مطمئن ترین شیوه قرآن پژوهی می باشد.

اما استفاده مرحوم پدر از ریاضیات (همچنین ملاحظات آماری) در کتاب "سیر تحول قرآن"، دخالت در "زبان دینی" محسوب نمی شود. تحقیقات ایشان در کتاب مذکور ناظر به قالب و شکل ظاهری قرآن، نه محتوا و مضمون آن می باشد. ایشان طول متوسط، دامنه، ارتفاع غالب و متوسط و شاخصه های هندسی

سوره‌ها را برای یافتن ترتیب نزول آیات و کشف سیر تحول آن ارزیابی و اندازه‌گیری کرده و به نتایج شگفت‌آوری رسیده بودند.

به نظر بنده زبان ریاضیات در روزگار ما، که اعداد و ارقام حرف اول را می‌زنند و ماشین‌های الکترونیک ضریب دقت را میلیونها برابر بالا برده‌اند، زبان اول است. زبان‌های ذوقی عرفان و ادبیات به راحتی، به بهانه اینکه سلیقه‌ای و برداشتی شخصی است، انکار می‌شود. اما با علوم دقیقه نمی‌توان سلیقه‌ای برخورد کرد و ریاضیات دقیق‌ترین آنهاست.

تحقیقات گسترده عددی و آماری در قرآن که از حدود ۴۰ سال قبل همزمان با عمومی شدن کاربرد کامپیوتر آغاز گردید، امروز به سرعت در کشورهای مسلمان و به خصوص کشورهای غربی در حال گسترش است و هر روز به نتایج حیرت‌آوری می‌رسند.

عصای موسوی مؤمنین عصر ما، در برابر ساحران زمانه، نفس مسیحایی زنده کننده مردگان متحرک، و بصیرت‌بخش کوران مدعی هدایت خلق و بالاخره مؤثرترین شیوه ابلاغ بصیرت‌های قرآنی در روزگار انفجار اطلاعات، هماهنگی با ساز و کار و سرشاخه‌های علوم و تکنولوژی زمانه است.

(سبا۶) أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ  
و کسانی که بهره‌ای از دانش برده‌اند می‌بینند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده همان حقیقت است و (مردم را) به راه عزت و ستودگی رهنمون می‌گردد.

---

۱) در کتاب "خدا و انسان در قرآن" ترجمه مرحوم احمد آرام، ناشر: شرکت سهامی انتشار و دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۲) آیه ۵۳ سوره فصلت (۴۱)

۳) آیات ۲۰ تا ۲۵ و ۴۶ سوره روم (۳۰)

۴) برای درک دقیق و علمی‌تر مسئله وحی می‌توانید به کتاب سابق الذکر (خدا و انسان در قرآن) نوشته زبان‌شناس ژاپنی دکتر ایزوتسو توشیهیکو (فصل ۷، صفحات ۱۹۲ تا ۲۵۴) مراجعه نمایید.

۵) در مجله کیان و در کتاب اصلاحات و نوگرایی دینی (مقاله: وحی، فرآیندی بشری یا محرکی ماورائی) شرکت انتشار